



تاریخ معاصر

- دنیس رایت و خاطره او از مأموریت در ایران / دکتر محمد علی موحد
- علی امینی و ریشه‌های شکست... / عبدالحسین آذرنگ
- تنبیه قوام السلطنه به دستور امیر مقخم / حمید رضایی

مأموریت در ایران (۲)

دنیس رایت در بخش دوم سخنرانی خود از سه واقعه عمده که در طول مدت سفارت او از ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۱ در ایران به وقوع پیوست سخن می‌گوید: شورش یا تظاهرات مخالفان دولت در ژوئن ۱۹۶۳، اعلام عقب‌نشینی بریتانیا از خلیج فارس در ۱۹۷۱ و بالاخره درگیری‌های میان کنسرسیوم بین‌المللی نفت و کشورهای عضو اوپک در حوزه خلیج فارس که در خلال ماه‌های ژانویه و فوریه سال ۱۹۷۱ اتفاق افتاد.

دنیس رایت می‌گوید در آوریل ۱۹۶۳ که به تهران رسیدم متوجه تغییراتی شدم که در ظرف مدت هشت سال - فاصله میان مأموریت اول و مأموریت دوم من - در اوضاع و احوال کشور رخ داده بود؛ در این مدت شاه زن دوم خود را طلاق داده و با فرح دیبا ازدواج کرده بود. فرزند ذکوری که از فرح به دنیا آمد خیال شاه را از بابت وراثت سلطنت آسوده کرده بود. دیدار رسمی ملکه بریتانیا و شوهر او دوک ادیمبرو از ایران در سال ۱۹۶۱ نیز سبب شده بود که اعتماد به نفس شاه تقویت شود. در ماه مه ۱۹۶۱ شاه هر دو مجلس قانون‌گذاری (شورا و سنا) را منحل کرده و کشور را مدتی با فرمان و تصویب‌نامه راه برده بود. رفراندوم ژوئیه سال ۱۹۶۲ در خصوص اصول شش‌گانه برنامه اصلاحات (شامل مسائل منازعه برانگیزی چون اصلاحات ارضی و حق رأی زنان) نیز در تقویت حس اعتماد به نفس او مؤثر افتاده بود. نخست وزیر کشور - اسدالله علم - و وزیران او در

واقع پیشخدمت‌هایی بودند که جز اطاعت فرمان ارباب خود وظیفه دیگری بر عهده نداشتند. درآمد نفت از ۱۹۵۴ به بعد افزایش بسیار یافته بود. بخشی از آن درآمد در اموری مانند ایجاد مدرسه‌ها، ساختمانها، کارخانه‌ها و جاده‌ها به کار رفته بود. سرویس‌های هوایی منظم در میان تهران و مراکز استانها دایر شده بود. آب تهران لوله‌کشی شده بود. وجود راه‌بندها، سوپرمارکتها، علائم نشون در راه‌ها، نوع لباس پوشیدن مردم و شیوه رفتار آنها خیر از افزایش نسبی رفاه و گرایش به زندگی غربی می‌داد و نشانگر آن بود که ایران پس از سالها رکود به حرکت درآمده است. دنیس رایت متذکر می‌شود که افزایش غرب‌گرایی در ایران مایه غصه او شده بود.

«نظر من درباره شاه، نسبت به آنچه که در ۱۹۵۵ داشتم، زیاد فرق نکرده بود. من می‌دانستم که تحرکات ضدبهای که در آن سال به وقوع پیوست زیر سر شاه بود. همچنین من از توطئه‌های او برای برکناری و تبعید زاهدی که تخت و تاج او را در ۱۹۵۳ نجات داده بود اطلاع داشتم. شاه در ۱۹۵۹ با اغفال متحدین خود در پیمان بغداد وارد یک رشته مذاکرات محرمانه با اتحاد جماهیر شوروی شده بود. دوستان ایرانی من هم کلاً نظر خوبی درباره او نداشتند. نسبت به اصلاحات ارضی شاه خوشبین نبودند و بکه‌تازی او در اداره امور مملکت را خوش نمی‌داشتند. من این ملاحظات را در اولین گزارشی که دو ماه پس از ورودم به لندن فرستادم منعکس کردم و یادآور شدم که شاه به لحاظ ضعف کارکرد و ناتوانی در قضاوت که در گذشته داشت، همان است که بود و من گمان نمی‌کنم که بتواند رهبری کشور را که از او انتظار می‌رود برآورده سازد.»

دنیس رایت می‌گوید که اما نظر من درباره شاه تا پایان همان سال اول مأموریتم عوض شد. در این فاصله شاه انتخابات جدیدی انجام داد و مجلسین شورا و سنا را افتتاح کرد تا برنامه‌های اصلاحی او را مهر تأیید بزنند. البته مخالفان، بویژه آنها که اصلاحات ارضی به زیان‌شان تمام شده بود، همچنان از او بد می‌گفتند اما قدرتی که وی در برخورد با شورش‌های ماه ژوئن از خود ابراز نمود مرا تحت تأثیر قرار داد بطوری که در گزارش آخر سال خود ۱۹۶۳ را «سال شاه» نامیدم و رهبری توانمند او را ستودم و نوشتم که چهره پرنفوذ او ضامن حفظ وحدت کشور در این دوران آزمایشی اصلاحات است.

در آوریل سال ۱۹۷۱ که پس از رسیدن به سن بازنشستگی تهران را ترک کردم نشانه‌هایی از ناخشنودی در میان دانشجویان و علائمی از تورم و عملیات چریکی مخالفان پیدا شده بود. شاهی بود که حاضر نبود حرفی از کسی بشنود و هیچ انتقادی را بپذیرد اما هیچ کس گمان نمی‌برد که او به سرنوشتی که هفت سال بعد پیدا کرد گرفتار

آید و تاج و تخت خود را از دست دهد. سخن پراکنی های آیت الله خمینی از عراق در آن ایام چیزی مهمتر از فعالیت های برخی از جوانان بنیادگرای مذهبی تلقی نمی شد و ما بر آن بودیم که مخالفان مذهبی اصلاحات شاه پس از وقایع ژوئن ۱۹۶۳ قطعاً وادار به سکوت شده اند. وزارت خارجه بریتانیا این سیاست را دنبال می کرد که ما با گروه های مخالف شاه هیچ تماسی نداشته باشیم. و این سیاست درستی بود چه در غیر این صورت تماس های ما به اطلاع شاه رسانیده می شد و اعتبار سفیر در نظر شاه - با آن مزاج پارانو یا که نسبت به بریتانیا داشت - مخدوش می گردید. اولین وظیفه یک سفیر آن است که با دولتی که در آنجا مأموریت دارد روابط خوبی برقرار سازد و از آن طریق منافع کشور متبوع خود را حفظ کند. ما در ایران منافع عمده ای داشتیم، منافع استراتژیک، منافع بازرگانی و البته نفت. برای حفظ این منافع، ضروری بود که حسن نظر شاه را جلب کنیم و گر نه ما هم به سر نوشت فرانسه و آلمان دچار می شدیم که سفرای آنها مدتی در معرض خشم شاه قرار داشتند. بدگمانی شاه درباره بریتانیا حد و حدودی نداشت. او یک بار به امریکاییها گفته بود که ما سلسله قاجار را برانداختیم و پدر او را به سلطنت برداشتیم و آنگاه پدر او را برانداختیم و می توانیم او را نیز تا وقتی که دل مان بخواهد نگاه داریم و یا دورش اندازیم. این ترس و بدگمانی را اتفاقاتی هم تقویت کرده بود. مثلاً او خیلی دلش می خواست که ملکه بریتانیا در ۱۹۶۷ در مراسم تاج گذاری او شرکت کند و چون اطلاع یافت که ملکه به عذر آنکه دیر خیر شده است از حضور در آن مراسم خودداری خواهد نمود بر آن شد که از هیچ رئیس دولت دیگری در آن مراسم دعوت نشود.

بگذارید من مثالی دیگر از بدگمانی های شاه نسبت به بریتانیا بیاورم. در اکتبر ۱۹۶۴ شاه از بابت مخالفت هایی که در مجلس نسبت به لایحه مصونیت نیروهای امریکایی ابراز شد سخت متعجب و خشمناک بود. شاه به سفیر امریکا اطمینان داده بود که هیچ مشکلی در تصویب آن لایحه پیش نخواهد آمد. واکنش شاه چنین بود که اول نخست وزیر جوان و بی تجربه خود - علی (حسنعلی) منصور - را مورد نكوهش قرار داد آنگاه به این فکر افتاد که پشت سر آن مخالفت ها انگشت بریتانیا در کار است و بنابراین هوراس فلیپس مستشار سفارت را عنصر نامطلوب اعلام کرد و دستور داد که تحقیقاتی در این باره به عمل آید و معلوم شود که خود من یا کارمندانم و یا وزارت خارجه بریتانیا چه دخالتی در ماجرا داشته ایم و حال آنکه در واقع نه بریتانیا بلکه آیت الله خمینی و دیگران بودند که آن گونه احساسات ضد امریکایی شدید را دامن می زدند. بنابراین من تقاضای

شرفیابی کردم و از او خواستم بگویند که چرا چنین تصویری دارد و ما را در آن پیشامد دخیل می‌داند. شاه پاسخی نداشت و توضیحات مرا پذیرفت.

اینک برمی‌گردیم به ژوئن ۱۹۶۳. این ماجرا در اواخر ماه محرم (دوم و سوم ژوئن) به ظهور پیوست؛ ماهی که احساسات شیعیان به مناسبت ایام تاسوعا و عاشورا و شهادت امام حسین در اوج غلیان است. تظاهراتی که در نخستین مرحله ماجرا انجام شد به آرامش برگزار گردید ولی دو روز بعد در تهران و برخی دیگر از شهرستانها شورش‌های جدی توأم با تیراندازی‌ها رخ داد. در چهارم ژوئن خمینی و فلسفی که در ایام عزاداری به انتقاد از برنامه اصلاحات شاه برخاسته بودند بازداشت شدند. روز بعد که خبر این بازداشتها شایع گردید تظاهرات از کنترل خارج شد. در جنوب تهران ساختمانهای دولتی و مراکز مرتبط با غرب را به آتش کشیدند و اتوبوسها را واژگون کردند. برای مقابله با این اوضاع از ارتش کمک خواسته شد و تیراندازی به وقوع پیوست. من از سفارت انگلیس دودی را که از ساختمان‌های به آتش کشیده شده برمی‌خاست نظاره می‌کردم. ارتش موفق شد که تا فردا عصر جریان را مهار کند. تانکها و نیروهای ارتشی در خیابان‌های جنوب سفارت دیده می‌شدند.

چند نفر در آن ماجرا کشته شدند؟ حقیقت آن معلوم نیست. مخالفان شاه گفتند که عدد کشتگان به چند هزار بالغ بود. این رقم در روزنامه گاردین انگلیس هم منعکس شد اما من آن را باور نداشتم. یک هفته پس از ماجرا که از اسدالله علم نخست وزیر پرسیدم گفت که تعداد تلفات یک چیزی بین نود تا صد کشته بود. من خود در گزارشی که برای وزارت خارجه فرستادم عدد کشتگان را دست‌کم صد و عدد مجروحین را چند صد تن در قلم آوردم. روزنامه انگلیسی زبان تهران جورنال در شماره ۸ ژوئن از کشته شدن ۷۹ نفر و مجروح شدن عده زیادی در تهران و برخی کشته شدگان دیگر در شهرهای قم و مشهد و شیراز خبر داد. خبرهایی نیز از برخوردها و درگیری‌ها در ری و کاشان می‌رسید. در ۱۹۷۹ که شاه در تبعید بود و من او را دیدم در پاسخ سؤال من عدد کشتگان آن واقعه را یکصد و ده نفر گفت. من اشاره کردم که این عدد با آنچه از علم شنیده بودم مطابقت دارد. شاه اندکی خاموش ماند و سپس همان عدد یکصد و ده را تکرار کرد. در این اواخر با یکی از وزرای سابق ایران که اکنون در لندن زندگی می‌کند و در آن ایام عضو کمیسیونی بود که برای کمک به آسیب‌دیدگان ماجرا تشکیل یافته بود صحبت داشتم او هم تأیید کرد که عدد کشتگان در همین حدود بوده است.

من معتقد بودم، و هنوز بر آن اعتقاد خود باقی هستم؛ که شاه در آن زمان در به کار

بردن زور که به تحریک نخست وزیر علم انجام داد درست عمل کرد. این عمل کشور را تا ده سال دیگر از نوعی ثبات سیاسی برخوردار ساخت. چنان ثباتی از زمان رضاشاه نظیر نداشت و در نتیجه آن بود که پیشرفت‌های قابل ملاحظه دوره نخست وزیری منصور و امیرعباس هویدا در زمینه‌های اقتصادی و رفاه تحقق پذیرفت. در آن کابینه‌ها گروهی وزیران جوان همکاری داشتند که بیشتر تحصیل کرده‌های خارج و تکنوکرات بودند و با جدیت و صداقت تمام برای کشور خود می‌کوشیدند.

یکی از پیامدهای شورش‌های ماه ژوئن عزل دو تن از عاقل‌ترین و محترم‌ترین مشاوران شاه بود: حسین علا، وزیر دربار و عبدالله انتظام، رئیس شرکت ملی نفت ایران. آن دو به خود جرأت داده بودند که در مقام نصیحت شاه برآیند و او را از تندروی در برنامه اصلاحات برحذر دارند. از آن پس دیگر کسی به خود اجازه نمی‌داد که در سیاست‌های شاه چون و چرا کند. اگر شاه به نصایح آن دو گوش می‌داد چه بسا که هنوز بر اریکه سلطنت باقی می‌ماند.



مسئله مهم دیگر که در دوران مأموریت من پیش آمد حل و فصل مشکل بحرین بود. هارولد ویلسن نخست وزیر بریتانیا در ژانویه ۱۹۶۸ اعلام کرد که دولت کارگری مصمم است که تا آخر سال ۱۹۷۱ خود را از خلیج فارس عقب بکشد. دعوی ایران در مورد بحرین سابقه‌ای طولانی دارد. ایران بحرین را استان چهاردهم می‌خواند و همیشه در مجلس شورای ملی ایران دو صندلی برای نمایندگان آن استان خالی نگاه داشته می‌شد. تا آن زمان که بریتانیا در خلیج فارس قدرت داشت شاه اقدام به عمل حادّی نمی‌کرد جز آنکه گه گاهی با تجدید مطلع درباره ادعای خود مایه ناراحتی بریتانیا می‌شد. شاه به خوبی می‌دانست که مادام که ما در خلیج فارس باشیم دفاع ایران برای او ارزان‌تر تمام می‌شود و لذا علاقه‌ای نداشت که ما از آن جا برویم. گاهی او مسئله بحرین را با خود من عنوان می‌کرد و می‌گفت بحرین دیگر نه نفت دارد و نه مروارید. این جزیره اهمیت سابق خود را از دست داده است اما نمی‌تواند کاری بکند که بگویند از دعوی تاریخی کشور خود در مقابل هیچ چشم پوشیده است.

شاه اعلام اولیه دولت کارگری بریتانیا را با آرامش تلقی کرد اما دو ماه بعد در لندن گفته شد که بریتانیا می‌خواهد پیش از ترک خلیج فارس وضع آن منطقه را تثبیت کند و بدین منظور ایجاد فدراسیونی از هفت امیرنشین، منجمله بحرین و قطر، را در دستور کار خود دارد. شاه این طرح را حیلۀ مزورانه‌ای تلقی می‌کرد که می‌خواهند او را در برابر کار

انجام شده قرار دهند چه در این صورت او یا می‌بایستی اتحادیه امارات را به رسمیت بشناسد و از دعاوی خود در مورد بحرین و جزایر متنازع فیه دیگر (تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی) دست بردارد و یا خود را با دنیای عرب بر سر مخالفت با تشکیل اتحادیه طرف سازد. خشم شاه در بیانیه عجیب و شدیدالحن مورخ اول آوریل ۱۹۶۸ او به ظهور رسید:

«به نظر دولت شاهنشاهی ایران دولت بریتانیا نمی‌تواند سرزمین‌هایی را که به شهادت تاریخ به ایران تعلق دارد و به زور و دسیسه از ایران گرفته شده است برای دیگران به ارث بگذارد. دولت شاهنشاهی حقوق خود در خلیج فارس را حفظ خواهد کرد و به هیچ نحو اجازه انجام چنین قلدری و بی‌عدالتی تاریخی را نخواهد داد.»

مطبوعات تهران نیز که زیر کنترل دولت بودند و دستور از بالا می‌گرفتند لحن خصمانه و تهاجم‌آمیز پیدا کردند اما همین جریان سبب شد که باب مذاکرات جدی‌تری با شاه باز شود و طرق و اسباب حل و فصل مسالمت‌آمیز این مشکل مورد مطالعه قرار گیرد. شاه مردی واقع بین بود و می‌دانست که بهتر است اختلاف پیش از آنکه بریتانیا منطقه را ترک گوید حل شود. من و شاه طی ماه‌های آینده نشست‌هایی با هم داشتیم و در مذاکرات خصوصی، بی حضور دیگران، راه‌های مختلفی را برای شکستن این بن‌بست بررسی کردیم. به نظر می‌رسید که او درباره جزایر تنب و ابوموسی حاضر به هیچ گونه عقب‌نشینی نیست. می‌گفت این جزایر تنگه هرگز را در کنترل دارند و بر اهمیت حیاتی آنها برای حفظ خطوط دریائی ایران در خلیج فارس تأکید می‌نمود اما در مورد بحرین معتقد بود که باید مسئله به رفراندوم گذاشته شود و دلایل مرا مبنی بر اینکه مراجعه به آراء عمومی در سرزمینی که تاکنون هیچ سابقه رأی دادن در آن نبوده عملی نیست، و در هر حال راه حلی است که به هیچ وجه مورد قبول امیر بحرین قرار نخواهد گرفت، نمی‌پذیرفت.

مذاکرات تا ماه اوت ۱۹۶۸ به بن‌بست رسید اما چهار ماه بعد یعنی در دسامبر همان سال مذاکرات از سر گرفته شد و آن در نتیجه پادرمیانی سناتور عباس مسعودی صاحب امتیاز و ناشر روزنامه اطلاعات بود. من مسئله بحرین را گاه و بیگاه با مسعودی در میان می‌گذاشتم و سرانجام نیز از طریق او بود که اطلاع یافتم که شاه پیشنهاد مرا مبنی بر ارجاع امر به سازمان ملل متحد پسندیده است. مطابق این پیشنهاد سازمان ملل می‌بایستی از راهی جز رفراندوم برای مراجعه به آراء عمومی در بحرین اقدام کند. من این پیشنهاد را به وزارت خارجه بریتانیا اطلاع دادم و آنها پس از مشورت با نمایندگان دولت



در بحرین و نیویورک اجازه دادند که با شاه در میان گذاشته شود و تأکید شد که مسئله باید محرمانه و گام به گام پیش برده شود. من در شب کریسمس ۱۹۶۸ که شاه می‌خواست فردای آن تهران را برای دیداری رسمی از هندوستان ترک کند موضوع را با او مطرح کردم. او این فکر را پسندید و آن را پیشنهادی سازنده خواند اما گفت که محتاج فرصت بیشتری است تا افکار عمومی مردم ایران را آماده قبول آن گرداند. از او پرسیدم که طرف مذاکره ما در ایران چه کسی خواهد بود؟ خوشبختانه از امیرخسرو افشار نام برد که نقر دوم وزارت خارجه ایران بود و از خود وزیر خارجه که داماد شاه بود و موضع سرسختانه‌ای درباره بحرین داشت اسمی در میان نیاورد و چنین بود که در ماه‌های آینده من فقط با امیرخسرو افشار و نه با رئیس او، سروکار داشتم.

من گمان می‌کردم که شاه هفته‌ها بلکه ماه‌ها لازم خواهد داشت تا افکار عمومی را آماده سازد اما برخلاف انتظار، و خوشبختانه، شاه فقط ده روز بعد مسئله را در پاسخ یک خبرنگار در دهلی نو مطرح کرد و گفت قصد اعمال زور در مورد بحرین ندارد و حاضر است که به نوعی تمایل آراء عمومی آن سرزمین گردن بنهد. بعدها به من گفته شد که همین پاسخ مهم شاه کافی بود که راه را برای انجام مذاکره باز کند و حال آنکه هیچ یک از وزیران اطلاعاتی از موضوع نداشتند. این نیز یکی دیگر از مصادیق حکومت فردی شاه بود.

مذاکرات من با افشار به سرعت پیش می‌رفت. در این جریان دو بار به مشکل برخوردیم که من مجبور شدم از بالا سر افشار به خود شاه مراجعه کنم. در نوامبر ۱۹۶۹ که من برای استفاده از آخرین مرخصی خود به بریتانیا رفتم گمان می‌بردم که کار بحرین تمام است ولی اشتباه می‌کردم. طبق فرمول مورد توافق ما قرار بود که ایرانیها درخواستی به دبیرکل سازمان ملل متحد بفرستند و از او بخواهند که از نفوذ و امکانات خود برای اطلاع از تمایلات مردم بحرین استفاده کند. حالا ایرانیها درخواست را به صورتی مطرح می‌کردند که نه برای بحرینی‌ها قابل قبول بود و نه برای بریتانیاییها. بنابراین اعلام کردیم که ایران باید در عبارت‌های نامه تعدیل قائل شود وگرنه ما خود را کنار خواهیم کشید. اگرچه وزیر مختار ما در تهران موضوع را به طور خیلی جدی عنوان کرد اما ایرانیها زیر بار نمی‌رفتند. من ناچار باز از لندن به سنت موریتس رفتم تا شاه را که برای استفاده از اسکی در آنجا بود ببینم.

در این تاریخ افشار به سفارت ایران در لندن رسیده بود و ما بدون اشکال زیاد در مورد اصلاحات عبارتی درخواست ایران به توافق رسیدیم (نهم مارس ۱۹۷۰) و نماینده

ایران در نیویورک آن نامه را به یوتانت Uthant دبیرکل سازمان ملل داد تا از موقعیت خود برای تحقیق و اطلاع از تمایل مردم بحرین استفاده کند.

باقی داستان را همه می‌دانند. یوتانت رئیس ایتالیایی سازمان ملل در ژنورا برگزید تا در رأس یک هیئت چهار نفری در سی‌ام مارس به بحرین برود. گزارش هیئت حکایت می‌کرد که بحرینی‌ها تقریباً به اتفاق آرا می‌خواستند که امارت مستقلی داشته باشند. نه روز بعد شورای امنیت ملل متحد نیز گزارش را تأیید کرد و بدینگونه ایران رسماً از دعوی دیرین خود در مورد بحرین دست برداشت.

حل و فصل مسالمت‌آمیز این دعوی کهن موفقیتی برای دیپلوماسی محرمانه و سازمان ملل متحد بود و اعتبار شاه را در نظر اکثریت ایرانیان افزایش داد.

اما سرنوشت جزایر دیگر یعنی جزایر تنب و ابوموسی تا آخر نوامبر ۱۹۷۱ - یعنی شش ماه بعد از آن که من تهران را ترک کرده بودم - به تعویق افتاد. من در مراحل نخستین این مذاکرات هم دخالت داشتم. در یکی از مراحل مذاکرات ایرانیها حل مسئله بحرین را موکول به حل مسئله جزایر دانستند و من این پیشنهاد را رد کردم و روشن ساختم که اعمال زور در مورد جزایر پیش از آن که بریتانیا تعهدات خود را در خصوص حمایت از شیوخ شارجه و رأس الخیمه خاتمه دهد موجب برخورد نظامی با ایران خواهد بود چه بریتانیا حق حاکمیت آن شیوخ را نسبت به جزایر مورد بحث به رسمیت می‌شناسد.

آنگاه که در ماه ژوئن ۱۹۷۰ حکومت محافظه‌کار ادوارد هیث زمام امور را به دست گرفت این احتمال نیز مطرح شد که دولت جدید از تصمیم دولت کارگری در مورد تخلیه خلیج فارس عدول کند. این مسئله در بیانیه‌های انتخاباتی حزب محافظه‌کار نیز انعکاس داشت. دولت هیث برای اینکه بتواند تصمیم قاطعی بگیرد به دیپلمات بازنشسته سر ویلیام لوس Sir William Luce که سابقاً نمایندهٔ مقیم بریتانیا در خلیج فارس بود مأموریت داد که پس از مشورت با حاکمان مختلف آن ناحیه و شاه حاصل بررسی‌های خود را دربارهٔ طرح ایجاد یک امارت متحدهٔ عربی با توجه به وضع جزایر متنازع فیه و نیز دعاوی عربستان سعودی راجع به واحه بریمی Buraimi در اختیار دولت قرار دهد. از من هم خواسته شد که به لندن بروم و در تاریخ دهم ژوئیه ۱۹۷۰ همراه سر الک دوگلاس هوم Sir Alec Douglas Home به بروکسل رفتم تا با شاه ملاقات کنیم. این نخستین سفر سر الک در سمت وزارت خارجه به خارج از بریتانیا بود. شاه در هر دو موضوع: لزوم تخلیهٔ خلیج فارس از قوای بریتانیا و سرنوشت جزایر سخت گرفته بود و حاضر نبود کنار بیاید. من شک ندارم که ملاقات با شاه در بروکسل عامل عمده‌ای بود که

در تصمیم نهائی دولت محافظه کار هیث مؤثر افتاد و آن دولت را بر آن داشت که خود را تا پایان سال ۱۹۷۱ از خلیج فارس عقب بکشد و دست ایران را برای تصاحب جزایر مورد اختلاف باز بگذارد و حال آنکه ما سالیان دراز از دعاوی شیوخ حمایت می کردیم و این یک نمونه از سیاست واقعیت گرا است اگرچه برای ما بریتانیایی ها پس از صد و پنجاه سال پایان خوشی تلقی نمی شد.

اینک باید به سومین مسئله ای که در دوران مأموریت من پیش آمد بپردازم و آن جریان برخورد کنسرسیوم شرکت های بزرگ نفت با اوپک بود که در ژانویه و فوریه ۱۹۷۱ در تهران صورت گرفت و نقطه عطف مهمی در روابط میان آن شرکت ها با کشورهای تولیدکننده نفت بود.

نفت چنان که می دانید عمده ترین محصول صادراتی، و عمده ترین منبع عواید ارزی ایران بود و هنوز چنین است. در تمام مدتی که من در تهران بودم شاه مدام به شرکت های عضو اعضای کنسرسیوم نفت فشار می آورد تا میزان تولید و صادرات نفت ایران را بالا ببرند. شاه به پول نیاز داشت تا بتواند آرزوها و طرح های نظامی و اقتصادی خود را جامه عمل بپوشاند. عطش او در این باره پایان ناپذیر بود.

آنگاه که لیبی موفق شد که برخی کمپانی های نفتی امریکایی را به قبول شرایط مساعدتری وادار کاسه صبر ایران لبریز گردید. در دسامبر ۱۹۷۰ اعضای اوپک که در کاراکاس گرد آمدند حال و هوای تهاجمی داشتند و برای خود شرایطی همسان، یا بهتر از آنچه که لیبی به دست آورده بود، طلب می کردند. علایم حاکی از کمبود نفت در سطح جهانی نیز عزم اوپک را در مطالبه شرایط بهتر تقویت می کرد. قطعنامه ای که در کاراکاس به تصویب رسید انعکاس خواسته های کشورهای عضو اوپک بود که در پی افزایش قیمت اعلان شده بودند و برای این منظور شروع دور جدیدی از مذاکرات را در تهران لازم می دیدند.

این مذاکرات در طی ماه های ژانویه و فوریه ۱۹۷۱ جریان یافت. هیث نمایندگان شرکت های نفتی تحت ریاست لرد استراتالموند Lord Strathalmond پسر سیر ویلیام فریزر Sir William Frazer از بی بی پی. و هیث نمایندگی کشورهای عضو اوپک در حوزه خلیج فارس تحت رهبری جمشید آموزگار وزیر دارائی بسیار توانای ایران عمل می کردند. آموزگار تعلیمات خود را از شاه دریافت می کرد که دیگر تا آن زمان فرد بسیار مطلعی در زمینه نفت شده بود و برآن بود تا کمپانی های نفتی را - که زیاد از آنها خوشش

نمی آید - خوب بچلاند. پیشنهاد کمپانی ها آن بود که هر توافقی در مذاکرات تهران صورت گیرد محدود به کشورهای حوزه خلیج فارس نباشد و همه کشورهای عضو اوپک ملزم به تبعیت از آن گردند. این پیشنهاد از سوی شاه رد شد.

وقت آن نیست که من جزو پرتنش و هیجان زده آن ایام را بازگو کنم. فشارهایی که شاه بر سفیر امریکا و خود من وارد می آورد، مساعی ما دو نفر در بیان مواضع شرکت های نفتی، تلگراف هایی که میان تهران و لندن مبادله می شد و غیره... سرانجام شاه یک کنفرانس مطبوعاتی تشکیل داد که جریان آن مستقیماً از تلویزیون پخش می شد و در طی آن تهدید کرد که در صورت مقاومت کمپانیها دست به اقدام قانون گذاری خواهد زد.

کمپانیها بناچار تمکین نمودند و بهای نفت شاخص خلیج فارس (نفت سبک عربستان سعودی) از هر بشکه ۹۸ سنت به ۱/۲۷ دلار افزایش یافت. این افزایش البته در قیاس با آنچه بعدها اتفاق افتاد (و باز رهبری آن را شاه بر عهده داشت) ناچیز می نماید اما نقطه عطفی به شمار می آید چه تا آن زمان کمپانیها بودند که بهای اعلان شده نفت را تعیین می کردند و در این زمینه هیچ مشورتی را با دولت هایی که نفت در قلمرو آنها استحصال می شد لازم نمی دانستند. از آن پس دیگر نه کمپانیها بلکه دولت های تولیدکننده نفت بودند که ابتکار عمل را در دست گرفتند. آنتونی سمپسون Anthony Sampson و دانیل یرگین Daniel Yergin جزئیات ماجرا را در کتاب های خود: Prize و Seven Sisters آورده اند.

بدین گونه جریان افزایش های چشمگیر در بهای نفت شروع شد و آن مصیبتی بود بر اکثریت مردم جهان که از اثرات تورمی آن رنج می بردند ولی همین افزایش بها سبب شد که نفت دریای شمال مورد بهره برداری قرار بگیرد. این ماجرا یک موفقیت شخصی برای شاه به شمار می آمد زیرا او مدت بیست سال همواره از خیال مصدق و پیروزی او بر شرکت نفت انگلیس و ایران در رنج بود. اما همین موفقیت، به گمان من، حس خود بزرگ بینی روزافزون او را دامن زد و در آخر کار به سقوط او انجامید.

* *

این بود ترجمه مفاد بیانات سر دنیس رایت درباره سال های مأموریت وی در ایران و رویدادهای شگرفی که طی آن سالها اتفاق افتاد. او در پایان سخنرانی از خوشی های آن ایام که گاه در مقر وسیع سفارت در قلب تهران و گاه در باغ قلحک در دامنه شمیران گذرانیده بود یاد می کند و می گوید جادوی عجیبی در هوای ایران است که الهام بخش شعر و زیبایی است. او می گوید کمتر گوشه ای از ایران است که سوار بر اسب یا استریا

لندراور آن را نگشته باشد و بویژه از لذت چادرزدن و صید ماهی قزل‌آلا در دره لار، زیر آسمان آبی و صاف، در پای قله بلند دماوند، و گشت و گذار در بازارهای زنده و پرغلقله تهران و اصفهان و شیراز و یزد و زنجان و تبریز یاد می‌کند.

##

ملاحظات ما درباره مطالب آقای دنیس رایت در قسمت مربوط به دوره اول مأموریت او به عنوان کاردار سفارت بریتانیا (از ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۵) ضمن نقل آن مطالب در همان شماره ۶۰ مجله بخارا درج بود.

گزارش دوره دوم مأموریت او به عنوان سفیر (از ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۱) چون مفصل‌تر بود در این شماره به نقل مطالب او اکتفا کردیم و ملاحظات و تعلیقات خود را در شماره دیگری از بخارا به نظر خوانندگان عزیز خواهیم رسانید.

مطبوعه: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

خیانت و دو نمايشنامه ديگر

هارولد پینتر

ترجمه شعله آذر

انتشارات نیلا - تهران - صندوق پستی ۷۵۵ - ۱۹۵۸۵

تلفن: ۶۶۷۳۴۲۹۸